

## نمونه شعر نو

## به هوا نیازمندم

در دفترش دو بال کبوتر کشید و رفت  
 یک شاخه عاشقانه پرپر کشید و رفت  
 یک مشت برگه های مجاله کنار میز  
 فنجان سرد حوصله را سر کشید و رفت  
 سیگار می کشید، ولی اهل دود... نه  
 قدری نشست، یک نخ دیگر، کشید و رفت  
 با خون نوشته بود - خدا، عشق، یار، من -  
 خطی به روی واژه آخر کشید و رفت  
 فریاد و آه و ناله و بیج بیج محله را...  
 از پشت بام خانه کسی پر کشید و رفت  
 منصور یال وردی

به هوا نیازمندم  
 به کمی هوای تازه  
 به کمی درخت و قدری گل و سبزه و تماشا  
 به پلی که می رساند یخ و شعله را به مقصد  
 به کمی قدم زدن کنار این دل  
 و به قایقی که وا کرده طناب و رفته رقصان  
 به کرانه های آبی  
 به کمی غزال وحشی  
 به شما نیازمندم

عمران صلاحی

## شعر

شعری ورق ورق شده در بادم  
 آواز لای لای پر بیزدم  
 چشمت چرا ندیدم مرا وقتی  
 از شاخه مثل سبب می افتادم؟  
 دل تکه تکه تکه فرو پاشید  
 ویران شدم... نخوابستی آبادم  
 طوفان تو پرندگی ام را برد  
 عشقت کجا رسید به فریادم؟  
 چشم تو را کشیدم و خندیدم  
 حالا به چشمهای تو معتادم  
 سعیده اصلاحی

## فقط

چشمهایم را می بندم  
 دستهایم را باز می کنم و  
 ردیف چنارهای خیابان را  
 قدم می زنم  
 یک  
 دو  
 سه  
 سنگ فرشی لق  
 چهار  
 پنج  
 عطر قهوه کافه  
 شش  
 هفت

صدای فنج های پرنده فروشی  
 همه چیز سر جایش مانده  
 حتی نبودن تو  
 فقط  
 رنگ موهای من و روزهایم  
 با هم جابه جا شده

شهره عابد

## نمونه شعر کهن

## ای گل

نه وصلت دیده بودم کاشکی ای گل نه هجرانت  
 که جانم در جوانی سوخت ای جانم به قربانت  
 تحمل گفتمی و من هم که کردم سالها، اما  
 چقدر آخر تحمل بلکه یادت رفته پیمانتم  
 چو بلبل نغمه خوانم تا تو چون گل پاکدامانی  
 حذر از خار دامنگیر کن دستم به دامانت  
 تمنای وصالم نیست عشق من، مگیر از من  
 به دردت خو گرفتم نیستم در بند درمانت  
 امید خسته ام تا چند گیرد با اجل کشتی  
 بمیرم یا بمانم پادشاهها چیست فرمانت  
 چه شبهایی که چون سایه خزیدم پای قصر تو  
 به امیددی که مهتاب رخت بینم در ایوانت  
 دل تنگم حریف درد و اندوه فراوان نیست  
 امان ای سنگدل از درد و اندوه فراوانت  
 به شعرت شهریارا، بیدلان تا عشق می ورزند  
 نسیم وصل را ماند نوید طبع دیوانت  
 شهریار

## کجاست

کجاست دست اجل؟ تا به یاری ام برسد  
 به پاک کردن زخم اناری ام برسد  
 نمانده پر تو مهری شبانه تاب، مگر  
 چراغ لاله، دم جان سپاری ام برسد  
 هنوز نعش دلّم را به دوش خود دارم  
 که نوبت کفن دوستداری ام برسد  
 بگو به ابر بیاید سری به خانه من  
 مگر به تسلیت سوگواری ام برسد  
 چو عندلیب قفس دیده، کاش دق می کرد  
 چقدر میله به لرز قناری ام برسد؟  
 بلوط تشنه مطرود جنگلم، چه شود؟  
 درای مرگ به گوش از صحاری ام برسد؟  
 به شکل قاصدک از خود بریده ام، آیا  
 کدام باد، لب بی قراری ام برسد؟  
 برای رفتنم اربابه رهایی کو؟  
 که از کسالت راه غباری ام برسد  
 کجاست ساحل امنی به کام قایق من؟  
 که در کرانه، زمان کناری ام برسد  
 در این غروب خزانی، کسی نمی داند  
 چها به چلچله های بهاری ام برسد  
 جعفر درویشیان "غروب" - کرج

